عنوان:

شرح ابیات حافظ در احوال شب قدر از آیت الله سعادت پرور(ره)

|  |
| --- |
| شناسنامه مطلب |
| کد مطلب | t-410 |
| رده | تزکیه‌ای/مباحث معرفتی/مناسبت ها/مناسبت های قمری/رمضان |
| برچسب | حافظ، شب قدر، غم وصال، عطش لقاء، آیت الله سعادت پرور(ره) |
| توضیحات |  |

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| شب قدر است و طى شد نامه هجر |  | سَلامٌ فيهِ حَتْى‏ مَطْلَعِ الَفَجْر |
| دلا در عاشقى ثابت قدم باش‏ |  | كه در اين ره نباشد كار بى‏اجر |
| من از رندى نخواهم كرد توبه‏ |  | وَلَوْ آذَيْتَنى بالْهَجْرِ وَالْحَجْر |
| دلم رفت و نديدم روى دلدار |  | فغان از اين تطاول آه از اين زجر |
| برآ اى صبح روشن دل خدا را |  | كه بس تاريك مى بينم شب هجر |
| وفا خواهى جفا كش باش حافظ |  | فَانَّ الرِّبْحَ وَالْخُسْرانَ فِى التَّجْر |

چنانچه از تمام اين غزل بر مى آيد: خواجه در شب ليلة القدرى به خود وعده وصال مى داده كه هجرانش پايان خواهد يافت كه: «لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ»[[1]](#footnote-1): (شب قدر از هزار ماه بهتر است.) نه آنكه بخواهد بگويد: وصالم دست داده، لذا مى‏گويد:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| شب قدر است و طى شد نامه هجر |  | سَلامٌ فيهِ حَتّى‏ مَطْلَعِ الفَجْر |

شب‏ قدر، شب وصال تو و عاشقان دلباخته است، و آن بهتر از هزار ماه مى‏باشد، و در آن شب سلام وامنيت مطلق براى تو ودلدادگان به دوست تا صبح قيامت خواهد بود. (اگر وصالتان ميسّر آيد و به كمال مخلَصيّت- به فتح لام- نائل شويد.) در جايى خبر از رسيدن به اين كمال در شب‏ قدر داده و مى گويد:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دوش، وقت سحر از غصّه نجاتم دادند |  | واندر آن ظلمت شب آب حياتم دادند |
| به حيات ابد آن روز رسانيد مرا |  | خطّ آزادگى از حسن مماتم دادند[[2]](#footnote-2) |
| دلا! در عاشقى ثابت قدم باش‏ |  | كه در اين رَهْ نباشد كار، بى اجر |

اى خواجه! و يا اى سالكين! ثبات قدم در عاشقى و خدا پرستى شما را به كمالات نفسانى و نتائج ليلة القدر كه قرب جانان است، خواهد رسانيد. بكوشيد تا چنين باشيد؛ كه: «إِنَّ الَّذِينَ قالُوا: رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقامُوا، تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلائِكَةُ: أَلَّا تَخافُوا وَ لا تَحْزَنُوا، وَ أَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ»[[3]](#footnote-3): (بدرستى آنان كه گفتند: پررودگار ما خداست، سپس استقامت ورزيدند، فرشتگان بر ايشان فرود آمده [و مى گويند:] كه مترسيد و اندوهگين مشويد، و بشارت باد شما را به بهشتى كه وعده داده مى شديد.) و همچنين: «يا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ! ارْجِعِي إِلى‏ رَبِّكِ راضِيَةً مَرْضِيَّةً؛ فَادْخُلِي فِي عِبادِي، وَ ادْخُلِي جَنَّتِي»[[4]](#footnote-4): (اى جان اطمينان و آرامش يافته! در حالى كه [هم تو از حضرت حقّ‏] خشنود هستى [و هم‏] مورد رضايت [او] مى‏باشى، به سوى پروردگارت رجوع نما و سپس در ميان بندگان [خاصّ‏] من وارد، و به بهشت [مخصوص‏] من داخل شو.) در جايى مى گويد:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اگرچه خرمن عمرم غم تو داد به باد |  | به خاك پاى عزيزت كه عهد نشكستم‏ |
| چو ذرّه گرچه حقيرم، ببين به دولت عشق‏ |  | كه در هواى رخت چون به مهر پيوستم‏[[5]](#footnote-5) |

و لذا مى گويد:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| من از رندى نخواهم كرد توبه‏ |  | وَلَوْ آذَيْتَني بِالْهَجْرِ وَالْحَجْر |

محبوبا! چون دانستم عاشق شدن به تو را اجر گرانبهايى است، كجا مى توانم از آن كناره گرفته و دست بردارم، اگرچه به هجران و امتناع از پذيرفتنم بيازارى. در جايى مى گويد:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| من عمر در غم تو به پايان برم ولى‏ |  | باور مكن كه بى‏تو زمانى بسر برم‏ |
| درد مرا طبيب نداند دوا كه من‏ |  | بى دوست خسته خاطر و با دوست خوشترم‏[[6]](#footnote-6) |
| دلم رفت و نديدم روىِ دلدار |  | فغان از اين تطاول! آه از اين زجر |

افسوس! آنچه از خيالات و انديشه ها و خودبينى ها داشتم همه را در طريق عاشقى از دست بدادم، ولى دلدار عنايتى ننمود و رُخ به من ننمايانيد. اين چه مقام عزّ و جلالت و عظمت و تكبّرى است كه دوست من دارد، و نمى خواهد با بود او، كسى از خويش دم زند و مرا آزرده خاطر مى سازد؟! در جايى مى گويد:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ز سامانم نمى پرسى، نمى‏دانم چه سردارى‏ |  | به درمانم نمى كوشى، نمى‏دانى مگر دردم‏ |
| نه رأى است اينكه اندازى مرا بر خاك وبگذارى‏ |  | گذارى آر و بازم پرس تا گِرد سرت گردم‏ |
| ندارم دستت از دامن بجز در خاك آن دم هم‏ |  | چو بر خاكم گذار آرى به گِرْد دامنت گَردم‏[[7]](#footnote-7) |
| برآ اى صبح روشن دل! خدا را |  | كه بس تاريك مى بينم شب هجر |

اى محبوب صاحب جمال من! واى صبح وصال عاشقان! طلوع كن، كه گرفتاران شب هجر را به تابش نور و جمالت اميدها، و در ظلمت هجران.

ناراحتيهاست. در جايى مى گويد:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| صبح است ساقيا! قدحى پر شراب كن‏ |  | دور فلك درنگ ندارد شتاب كن‏ |
| ز آن پيشتر كه عالم فانى شود خراب‏ |  | ما را ز جام باده گلگون خراب كن‏ |
| ايّام گل چو عمر به رفتن شتاب كرد |  | ساقى! به دور باده گلگون شتاب كن‏[[8]](#footnote-8) |
| وفا خواهى، جفا كش باش حافظ! |  | فَإنَّ الرِّبْحَ وَالْخُسْرانَ فِى التَّجْر |

مى‏خواهد بگويد: تجارت عاشق، در جفا كشيدن از معشوق است، و خسران او، در تحمّل نكردن جفاهايش. در ظاهر فراق، جفا مى نمايد، ولى در حقيقت، فراق و هجران است كه به عاشق حيات تازه مى دهد و غشها و خوديّتهاى او را از او مى‏گيرد. پس: «وفا خواهى، جفا كش باش.»؛ زيرا ديدار دوست در سايه ابتلاى دورى‏اش به دست مى آيد. در جايى مى گويد:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گر ز دست زلف مشكينت خطايى رفت، رفت‏ |  | ور ز هندوى شما بر ما جفايى رفت، رفت‏ |
| در طريقت رنجش خاطر نباشد، مى‏بيار |  | هر كدورت را كه بينى چون صفايى رفت، رفت‏ |
| عشق بازى را تحمّل بايداى دل! پايدار |  | گر ملالى بود بود وگر خطايى رفت، رفت‏[[9]](#footnote-9) |

جمال آفتاب، ج‏5، ص: 404، نرم افزار گنج سعادت، مرکز کامپیوتری علوم اسلامی نور

1. - قدر: 3. [↑](#footnote-ref-1)
2. - ديوان حافظ، چاپ قدسى، غزل 173، ص 150. [↑](#footnote-ref-2)
3. - فصّلت: 30. [↑](#footnote-ref-3)
4. - فجر: 27- 30. [↑](#footnote-ref-4)
5. - ديوان حافظ، چاپ قدسى، غزل 389، ص 290. [↑](#footnote-ref-5)
6. - ديوان حافظ، چاپ قدسى، غزل 395، ص 294. [↑](#footnote-ref-6)
7. - ديوان حافظ، چاپ قدسى، غزل 396، ص 296. [↑](#footnote-ref-7)
8. - ديوان حافظ، چاپ قدسى، غزل 477، ص 347. [↑](#footnote-ref-8)
9. - ديوان حافظ، چاپ قدسى، غزل 77، ص 88. [↑](#footnote-ref-9)